

# در باب اساس پیشرفت یک جامعه

ضیاء مصباح

اما به عکس، جوامعی هم هستند - مانند جوامع نفت‌مند خاورمیانه- که با وجود بهره‌مندی از مواهب مادی، از ثبات و استحکام اجتماعی چندانی برخوردار نیستند. بهره‌مندی‌های مادی این جوامع وابسته به عواملی است که محصول کار و اندیشه خودشان نیست، روابط و مناسبات اجتماعی در درون این جوامع، چنان است که آینده‌ی امیدآفرینی برای مردم نمی‌آفریند، پس اینها هم مانند آن جوامع روستایی، از آینده‌داری محروم‌اند و مردم‌شان نیز فاقد امید به آینده هستند.

در هر دو مورد، مردم، بی‌تحرک و تلاش و فاقد حالت خودانگیزگی هستند.

انسان بر حسب ذات خود چنان است که اگر از تمام مواهب مادی و نیازهای غریزی برخوردار باشد، اما راه پیشرفت و بالندگی طبیعی را به روی خود بسته ببیند، یا نتواند سطحی از مقام و منزلت اجتماعی را با تلاش و برنامه‌ریزی شخصی، احراز نماید، قطعاً نمی‌تواند برای خود آینده‌ای تصویر کند و در نتیجه امید به زندگی‌اش را از دست می‌دهد.

چنین حالتی اگر در درون یک فرد یا یک جامعه پیدا شود، تأثیرات ناخوشایندی روی روحیات و افکار و اخلاقیات و کلاً رفتار اجتماعی مردم می‌گذارد که روزمرگی و بی‌تفکر و تلاش زیستن، نگرانی و اضطراب داشتن و ناامید بودن، از نتایج و پیامدهای آن است و به دنبال آن شاهد ترک علایق اجتماعی و وطنی، بیگانگی با هموعان و هموطنان، غرقه شدن در بازی‌ها و سرگرمی‌های غیرمفید یا مضر به حال جامعه، دلخوش بودن به ارضاء غرایز و سرانجام کینه‌جویی و انتقام‌گیری از جامعه و ... خواهیم بود.

پس آینده‌نداری و فقدان امید به آینده موجبات اضمحلال و سقوط یک جامعه را فراهم می‌سازد و این امری است که تجربه‌ی تاریخی نیز بر آن صحنه می‌نهد.

انسان، بر خلاف سایر موجودات، موجودی آینده‌نگر است، بر

□ در ادبیات توسعه اقتصادی و انسانی، شاخصی وجود دارد که با آن توسعه یافتگی یا عقب‌ماندگی جوامع را می‌سنجند، این شاخص، که «امید به زندگی» نام دارد، عبارت است، از متوسط عمری که انسان در یک محیط اجتماعی، می‌تواند داشته باشد. این یک شاخص عینی است، در واقع از طریق آزمون‌های روانشناسی «امید به زندگی» فرد را استخراج نمی‌کنند، بلکه آن را از روی داده‌های واقعی جامعه و اوضاع اجتماعی و زیستی و رفاهی محاسبه می‌نمایند.

این شاخص معرف آن است که محیط‌زیست اجتماعی و جغرافیایی، چند سال از طول عمر طبیعی یک انسان را، که در شرایط متعارف می‌بایست بین ۸۵ تا ۱۰۰ سال و بالاتر از آن باشد، از او دریغ نموده یا او را از حق و استعداد طبیعی الهی‌اش محروم کرده است. در عین حال این شاخص نمی‌تواند تا حدودی اوضاع و شرایط مادی زیست‌شهروندان یک جامعه را منعکس نماید. (این شاخص اخیراً ۶۸ سال در ایران اعلام شد)

این شاخص به ما نمی‌گوید مردم این جامعه چقدر فعال و سرزنده‌اند، چقدر به کارهای مفید می‌پردازند، میزان تولید و خلاقیت آنها چقدر است، کارآمدی و بهره‌وری آنها چیست، رفتار اجتماعی آنها بر چه اساسی است، عدالت در جامعه چقدر جایگاه دارد، اخلاق چه نقشی دارد، جامعه از چه سطحی از امنیت و آرامش برخوردار است، فضای اجتماعی آنها تا چه اندازه از تنش و اضطراب خالی می‌باشد و روی هم رفته ثبات و انسجام اجتماعی‌شان چگونه است...

از طرف دیگر، جوامع و ملت‌های عقب‌مانده می‌توانند طی نسلها و قرن‌ها، به رغم سطح نازل امید به زندگی، بقا و ثبات خود را حفظ کنند. مثل تبت و جوامع روستایی سنتی در دل کشورهای بزرگ، که چندان دستخوش روابط شهری تمدن جدید نشده‌اند و قرن‌ها ثابت و بی‌حرکت مانده‌اند.

حسب فهم و ادراک و شرایط و حالات محیط اجتماعی خود، افق‌هایی را در ذهن‌اش تصویر مینماید و با این چشم‌انداز، برنامه و تلاش و همت خود را متمرکز می‌کند.

پیشرفت و تکامل انسان نه بر حسب گزینه که بر اساس هدف، تلاش، رنج و مقابله با مشکلات و دشمنان است و همه اینها نیز از روی تشخیص و فهم و آگاهی می‌باشد.

بر اساس نکته فوق، چنین به نظر می‌رسد که آینده‌نگری در انسان یک امر درون‌جوش است و همه از این ویژگی برخوردارند.

همانطور که شاخص امید به زندگی در ادبیات توسعه اقتصادی و انسانی بیان میدارد که «جامعه و محیط‌زیست اجتماعی همواره مقداری از عمر طبیعی و خدادادی افراد را می‌گیرد و آنها را از آن محروم می‌سازد» در مورد احساس فطری و درون‌زای آینده‌نگری و آینده‌جویی هم چنین است که فضای محیط‌اجتماعی و شرایط عینی حاکم بر آن آینده را از مردم می‌گیرد یا آن را معوج و وارونه می‌سازد.

اگر شرایط اجتماعی چنان باشد که فرد افق و دورنمایی در محیط پیرامون خود نیابد که به سوی آن پرواز نماید یا، بر فرض وجود افق و چشم‌انداز در درون فرد، اوضاع اجتماعی و محیطی چنان باشد که سعی و اراده و اشتیاق خود فرد در دستیابی به آن مؤثر نباشد و نیازمند به روابط و موقعیت‌های خاصی باشد تا امکان تحقق آن فراهم گردد، فرد دچار کمبود احساس و عاطفه می‌شود. از علایم این احساس خلاء، اضطراب و تشویش است. اما از آن‌جا که آینده‌جویی ذاتی نوع انسان می‌باشد، برخی برای رفع این تشویش و ارضاء نیاز درونی، از محیط بومی خود مهاجرت می‌کنند و برخی دیگر راه سالم و پاک زندگی اجتماعی را رها کرده به مشاغل فاسد و عملیات تهاجمی و انتقام‌جویانه روی می‌آورند.

انسان بر اساس ساختمان وجودی خود، نمی‌تواند آینده‌جویی را رها کند، اما چون جامعه و محیط‌زیست اجتماعی، آینده روشن و مطمئنی حاوی حرمت و منزلت شخص در اختیار او قرار نمی‌دهد، آینده‌اش در بهره‌مندی غریزی، مادی، حرص و ولع در جمع‌آوری امکانات مادی برای تأمین آینده خلاصه می‌شود و گاه در این راه چنان غرق می‌شود که به صورت موجودی فاسد و فاجر و مضر و خطرناک برای جامعه و مردم در می‌آید.

جامعه‌یی مرکب از این چنین مردمان، از هرگونه کار مولد و خلاق که منتج به آثار ماندنی درازمدت شود، تهی و محروم می‌شود، در نتیجه، به هیچ نوع بهبود، توسعه و تکامل مادی و فرهنگی دست

نمی‌یابد و اگر از ثروتها و منابعی برخوردار است دچار انحطاط و تضييع منابع میشود تا روزی به صف فقیران مادی و عقبماندگان فرهنگی بپیوندد.

در چنین جامعه‌های بین افراد مستعد، با هوش، با هنر و افراد کودن و بی‌هنر تفاوت چشمگیری وجود ندارد. بین افراد ساعی، با اراده، مصمم و منضبط با تن‌پروران بی‌کفایت، ریاکار، متجاوز به مواهب اجتماعی و حقوق مدنی نه فقط تفاوتی دیده نمی‌شود، بلکه برعکس، فضای اجتماعی، برخورداریهایی افراطی دسته‌خیز را بیشتر و بیشتر میکند، به این دلیل است که در این فضای اجتماعی که همگان امید به آینده و آینده‌داری با کرامت و متعالی را از دست داده‌اند، فقط آنانی که از مقام و موقعیتی برخوردار می‌گردند صاحب افق و آینده‌های میشوند؛ البته آینده‌های که با مکیدن خون مردم و تحقیر و تحمیق و تسلیم آنها پیریزی میشود.

### امید به آینده و شرایط عینی

آینده‌نگری و آینده‌جویی انگیزه و موتور درونی افراد بشر است، ولی همچون سایر انگیزه‌های فطری و درونی فقط در محیط اجتماعی میتواند فعلیت و بروز سازنده یا مخرب پیدا کند.

بنابراین خصلت امید به آینده را میتوان در کنار خصلت امید به زندگی که در اقتصاد توسعه و توسعه انسانی مطرح است به عنوان شاخص پویایی و رشد و تعالی و انسجام و اقتدار جامعه شناخت که بیشتر جنبه کیفی دارد تا کمی.

کمیت آن را در پژوهش‌های اجتماعی - فرهنگی میتوان از روی درصد آینده‌نگران با کرامت جامعه معلوم و از روی آن امکانات بقاء، پیشرفت، انسجام و اقتدار. جامعه را پیشبینی نمود.

این کار فقط از جانب اقتصاددانان یا سیاستمداران صورت نمی‌گیرد؛ اقتصاد و سیاست اگر با بینشی عمق‌نگر و آینده‌بین و درازمدت اندیش توأم نشود، نمیتواند مسائل بنیادی یک جامعه را حل کند و این بینش را در فرهنگ ملی - مذهبی ما ایرانیها «حکمت» نام نهاده‌اند و حکمت هم با علم و هم با احساس تفاوت بسیار دارد.

وقتی بپذیریم که امید به آینده از افراد بشر جدا شدنی نیست، به این حقیقت میرسیم که این انگیزه یا موهبت درونی بشر، در محیط‌زیست اجتماعی معمولاً میتواند راهبرد ترقی و تعالی را در میان مردم بگشاید، یعنی موجودات زنده‌ای که به خصلت اجتماعی

یا مدنی بودن تعریف میشوند، در محیط و فضای زیست اجتماعی و با رفتار اجتماعی خود میتوانند این انگیزه درونی را به سود خود و هموعان خود، شکوفا و بالنده سازند

بنابراین ما باید همواره در جستجوی شناسایی و تحلیل آن دسته از رفتارها، روابط و مناسباتی باشیم که «امید به آینده» را در جهت شکوفایی و بالندگی انسان تقویت میکنند و آنها را در جامعه رشد و تکثیر و تحکیم بخشیم. برعکس، آن واقعیات اجتماعی را، که امید به آیندهی کرامت آمیز را از مردم میگیرد و آنها را جبراً به سوی خودپرستی و اتمیسم اجتماعی میراند، شناسایی کرده و با آن مقابله و مبارزه نماییم.

### برخی از عوامل عینی تیرگی آینده

۱- از دیدگاه نظری، هیچ دستگاه، سیستم و مجموعه‌ای، در عالم هستی وجود ندارد که با وجود نظامهای متعدد، بتواند باقی بماند و راه انحطاط و مرگ را نییاید، در سیستمهای انسانی، یعنی اجتماعات کوچک و بزرگ بشری، این قانون بسیار چشمگیرتر و آشکارتر عمل میکند.

اگر ساختار قدرت، در ابعاد سیاسی و اقتصادی و فرهنگی، با وجود پاره‌های نارساییها و نقایص اصلی یا فرعی، روند تکاملی و اصلاحی را طی نکند، آینده در ابهام و تاریکی فرو میرود. در مواردی که با رقه‌های امید در زمینه بهبود روابط حاکمیت با مردم، درخشیدن گرفت و این به ویژه در میان جوانان و بانوان، که دو قشر بسیار مؤثر در امور اجتماعی و سیاسی و اقتصادی جامعه میباشند، موجد تحرکاتی امید بخش گردید. مردم مفهوم شهروندی، به جای مفهوم رعیت، را لمس کردند و امیدوار شدند که میتوانند طعم جامعه مدنی را که دارای فضای مسالمت و تفاهم در عین تفاوت است، بیازمایند. اما به زودی احساس و مشاهده کردند که کشور، از یک نظام قانونی متمرکز ملی و یکپارچه که قانون اساسی و قوانین عادی واحد و فراگیر و سراسری دارد به سوی دیگر پیش میرود.

قوهقضاییه که از دو قوه دیگر، مجریه و مقننه، قانوناً باید مستقل باشد، به صورت یک دستگاه موازی و رقیب، درآمده و به نهادها و شخصیت‌هایی تمایل یا وابستگی دارد. نهادهای وابسته و تابع نهاد رهبری که حوزه عملی آنها، کاملاً در حیطه امور اجرایی کشور است، به صورت یک قدرت فوق قانون عمل میکنند.

و مجموعه امور سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بنا به دلایل علمی، تجربی، فلسفی و قرآنی، ناپایداری، و حرکت به سوی انحطاط و عدم اقتدار و ضعف در حرکتانند.

از بزرگان و مقامات عالیة این سرزمین شایسته است که نسبت به این روند، دوراندیشانه‌تر و حکیمانانه‌تر بنگرند. به هر حال همین مشخصه است که آینده را در نگاه مردم تاریک و مبهم میسازد و امید به آینده را از آنها سلب کرده و عواقب و نتایج قهری و طبیعی این ناامیدی را بر جامعه تحمیل مینماید.

۲- امر دیگری که در جامعه ما نگران کننده است و روز به روز وخامت آن تشدید میشود، روندهای اقتصادی جامعه است. در این که سیاستها و عملکردهای اقتصادی کشور، نابسامان و بحران آمیز و خطیر شده است، از دید هیچ کارشناسی پوشیده نیست. اما به رغم همه این مسائل هنوز امیدها نسبت به امکان اصلاح و بهبود از بین نرفته است، اما حادثه دیگری در بطن همین مسائل اقتصادی در شرف وقوع است که محصول نگرانی و ناامیدی از بهبود روابط اقتصادی است و در عین حال، خود نیز هشدار نسبت به آینده تاریک کشور از لحاظ اقتصادی میباشد.

وقتی عده زیادی از کارشناسان فنی، مهندسان، مدیران سابقهدار و یا تکنسینهای فنی مرتباً خط تولید و صنعت را رها کرده به حرفه‌های خرید و فروش و دلالتی و حتی به مغازه‌داری روی میکنند، حکایت از آن میکند که مشکلات و موانع کار تولیدی در این کشور چنان زیاد و پیچیده است که برای کسی امیدی باقی نمانده است. و همین روند است که آینده کشور و جامعه را در ابهام و تاریکی فرو میبرد.

۳- فعل و انفعالات مالی، فساد مالی و اداری، مؤسسات اقتصادی و تجاری گوناگون و بیشمار که در حول و حوش نهادهای رسمی و انقلابی کشور ایجاد شده شبکه‌های عظیم و بسیار پیچیده‌هاز سیلان مال و ثروت بیقانون و بیضابطه را در کشور ایجاد کرده است که هرگونه دسترسی و حسابرسی و استیفای حقوق مالی دولت و بیتالمال عمومی را از آنها نه تنها بسیار بعید نموده که اساساً ناممکن ساخته است.

وقتی جریان‌های مالی و پولی یک جامعه دچار چنین هرج و مرج و فقدان نظارتی گردد، مبانی اقتدار و بقاء جامعه و نظام آن به شدت در معرض سوال و تردید قرار میگیرد و اثرات این حالت اجتماعی، دوگانه است: اول اینکه به اشاعه و سرایت فساد مالی در قشرهای مختلف جامعه، شتاب میبخشد و دوم آنکه آینده نظام و جامعه و کشور را تیره و تاریک مینماید.

۴- در وراء همه آثار و علائم فوق، جدایی و بیگانگی فرهنگی، اجتماعی و سیاسی که بین مردم و حاکمان وجود داشت روی به

شدت و وخامت میگذارد، بین امور ظاهری مملکت و محتوای باطنی جامعه شکاف روز افزون میشود، اقتصاد زیرزمینی و غیررسمی و غیرقانونی با سرعت رشد میکند، مواضع و عقاید اسلامی مردم، بیش از پیش با حاکمیت فاصله مییابد و این روندهای شتابان، همه از عوامل تیرگی آینده میشوند و به نوبه خود در مردم قطع امید از آینده را القا مینمایند. امید به آینده، تحت تأثیر این عوامل و روندهای عینی جامعه روز به روز بیشتر جای خود را به یأس میدهد.

منظور از امید به آینده یا افق و چشمانداز امیدبخشی که بهعنوان عامل تحرک و بسیج جوامع شناخته شده، این است که مردم یا شهروندان یک جامعه، احساس کنند که در فضای پیرامون آنها، اگر فساد و تعدی و تخطی هست، ابزارها، روشها، و نهادهایی هم وجود دارد که به نقد و اصلاح و تصحیح جریان امور میپردازد، اگر فساد باشد ولی وسایل تصحیح و اصلاح در جامعه نباشد، یأس و ناامیدی نسبت به آینده، پیامد قهری و قطعی آن است که پیدایش این یأس، خود موجد و کمک کننده ضعفها و فسادهای بیشتر میشود و این دور تسلسل فساد و ضعف و انحطاط همچنان باقی میماند. تجارب تاریخی بی شماری نشان میدهد که اگر جریان کلی امور جامعه چنان باشد که از تخلفات، تعدیات، فسادها و بیکیفیتیهای زورمندان، به خصوص مقامات و مسئولان، چشمپوشی شود و به عکس، زحمات، خدمات، خیرخواهیها، صلاحیتها، ابتکارها و نوآوریهای پاره‌ای از مردم مورد توجه جامعه و حاکمیت قرار نگیرد و سهم و پاداش هر رفتار، به موقع و با انصاف و اعتدال داده نشود، یا دستگاهی برای رسیدگی بیطرفانه به تظلمات و دادخواهیهای مردم یا تعدیات صاحبان زر و زور و تزویر نسبت به حقوق عمومی و خصوصی شهروندان وجود نداشته باشد- که آلوده به اغراض و گروه‌گراییها و فسادها نباشد- هر کسی نسبت به وجود عدالت به معنای عام آن در جامعه مشکوک و ناامید میشود.

ناامیدی از تحقق عدالت تمام آینده و پیوندهای اجتماعی و رفتارهای متقابل وابسته به مصالح منافع عمومی و ملی را میخشکاند.

وقتی نسبت این ناامیدیها در میان جمعیت فزونی گرفت، جامعه غالباً بی‌آینده و بی‌افق میشود و تاریکی آینده را به ذهن و اندیشه و احساس مردم القا میکند و دور باطل یأس و بینفاوتی و فساد و تعدی تا اضمحلال و فروپاشی کل ادامه مییابد.

عوامل عینی و اجتماعی که امید به آینده را به مردم القا میکنند

و از آن رهگذر انگیزه‌های تحرک، فعالیت، خدمت، تولید، نوآوری و دلبستگی به جامعه، ملت و کشور را در ایشان ایجاد می‌نمایند و این بسیج و تحرک را به یک حالت اجتماعی بدل میسازند عبارتاند از:  
۱- وجود و حضور فعال ابزارهای تصحیح عمل حاکمان و مسئولان و زورمندان صاحب قدرت و ثروت  
۲- حضور عدالت کلی اجتماعی که دستگاه قضا و عدالت یک گوشه آن است.

اگر به تاریخ ملت‌ها و نظام‌ها و تمدنهای جهان بشری، با دقت بیشتری نظر کنیم، جامعه و ملتی را نمی‌یابیم که بدون وجود نوعی از ابزار تصحیح و نظارت یا شکلی از عدالت، راه بقا و ترقی پیموده باشد و بالعکس، اگر مقتدر و پیشرفته بوده‌اند در غیبت این دو عامل به انحطاط و ضعف و فروپاشی نگراییده باشند.

عامل اول، در دنیای امروز، در نظام مردم سالاری، با حضور هوشیارانه مردم در همه مسائل کلان و مراقبت و نظارت نسبت به اعمال و بینشهای صاحبان زر و زور و تزویر ممکن شده است. و عامل دوم را معمولاً در قوه قضاییه خلاصه میکنند.

تأکید و تمرکز روی قوه قضاییه عادل، عدالت گستر، منزه، مستقل و غیروابسته به مقامات قدرت و ثروت، امری غیرقابل انکار است. ولی باید دانست که عدالت کلی یا اجتماعی فقط در قوه قضاییه، خلاصه نمیشود. عدالت واقعی مرادف است با منع تبعیض و امتیازات فردی و گروهی در برابر قوانین و سنن صالح جامعه، که تنها در قوه قضاییه بروز نمیکند. دامنه آن به تمام روابط و مناسبات اجتماعی، اداری، تحصیلی، شغلی و امنیتی نسبت به تمام شهروندان یک جامعه کشیده میشود.

همچنین، عدالت اجتماعی تنها در توزیع برابر یا عادلانه کالاها و مواهب مادی و اقتصادی خلاصه نمیشود. اگر کار، زحمت، صداقت، کفایت و صلاحیت تمام شهروندان، به اندازه و نسبت واقعی اثر اجتماعی آن در جامعه، در نظام اداری، دولتی و خصوصی، و در ساختار سیاسی و تصمیمگیری جایگاه نداشته و تبعیض و امتیازات گروهی و فردی بر آن سایه بیندازد، عدالت اجتماعی همان قدر مخدوش شده است که در نابرابری توزیع درآمدها و بهره‌مندیهای اقتصادی.

اگر در ساختار سیاسی، حقوق و آزادیهای قانونی مردم نیز بدون تبعیض رعایت نشود، عدالت اجتماعی ضایع شده و ظلم در جامعه گسترش مییابد. به این دلیل است که وجود عدالت عام یا اجتماعی در جامعه، هم متضمن آزادی و امنیت اجتماعی است و هم ضامن

نتیجه:

با دقت در مطالب فوق، در کنار شاخص اقتصادی «امید به زندگی» که در ادبیات توسعه مرسوم است، شاخص «امید به آینده» نیز باید به عنوان معرف و نمادی از کیفیت و ماهیت روابط درونی جامعه و میزان پیشرفتگی و پایداری و اقتدار آن، مورد لحاظ و اتکاء پژوهشگران، تحلیلگران امور اجتماعی و سیاسی، مدیران، برنامه‌ریزان و سیاست‌گزاران جامعه قرار گیرد، اما این نکته که چگونه میتوان این شاخص مهم را به‌صورت کمی مدون کرد، بر عهده کارشناسان اجتماعی است اما تا آن هنگام که امکان سنجش عینی و شناخت اوضاع و احوال جامعه، ملت، مملکت و ارزیابی سیر و میزان انطباق سیاستها و رفتارها و حتی بینشها با این وضع و حال برای کارشناسان فراهم نشود، آنان در این امر موفق نخواهند بود.

در عالم واقع و حوزه عمل سیاسی- اجتماعی، جناحهای درگیر و رقبای قدرت معمولاً تمام هم و غمشان صرف شناخت و مراقبت رقیبان یا مخالفان قرار میگیرد و از اینکه کل جامعه و کشور و نظام و حاکمیت در کدام مسیر پیش میرود، غافلاند و زمانی بیدار میشوند که کار از کار گذشته و همه چیز فرو ریخته باشد، و ملک و ملت

ظرفیتهها و فرصتها و توانمندیهای تاریخی بسیاری را از دست داده باشد.

بر تمام علاقمندان و دلسوزان بقا و ترقی و اقتدار سرزمین ایران و ملت ایران و مقامات و مسئولان نظام حاکم واجب است که در حول و حوش خود، و در محتوای حوادث و اتفاقات و جریانات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی که با دخالت، فرمان و تصویب ایشان صورت میگیرد، نظر کنند. اگر دو عامل فوق، یعنی نظارت و تصحیح مستمر و عدالت اجتماعی را در بطن این جریانات موجود و حاضر مبینند، میتوانند به آینده و بقا و اقتدار خود امیدوی داشته باشند.

مردم و شهروندان نیز میتوانند از اطمینان و دلخوشی برخوردار باشند، اما مطمئن باشید که اگر چنین نیست سنن و قانونمندیهای جهان هستی که دو عامل فوق، از آن جملهاند، کار خود را خواهد کرد.

مقامات و مسئولان و زورمندان که به هر بهانه، عوامل فوق را زیر پا مینهند، نمیدانند که از این طریق آینده خود و ملت و میهن و نظام را، در تاریکی فرو میبرند: ■

## دژخیمان و بیدارگران مردم

نصرت الله نیکروش (نصرت کرمانشاهی) - تهران

آنان که مردم را به حق بیدار کردند  
رقصی غنی حلاج‌گون بر دار کردند  
لایو کوون<sup>۱</sup> آن راهب بیدارگر را  
یونانیان یک لقمه بهر مار کردند  
آن هم چه ماری؟! اژدهای بحری شوم  
آن بخرد بیدار را آزار کردند  
لایو کوون از فکر دشمن داد هشدار  
او را (ترویا) مردمان، هشدار کردند!  
پرومته<sup>۲</sup> آن دزد آتش را خدایان  
بر صخره‌ها بستند و او را خوار کردند  
او نور آتش را که چشم زندگی بود  
تقدیم آدم کرد و چشمش خار کردند  
می‌خورد هر روزی عقابی جیگرش را  
روییده می‌شد آن جگر، آزار کردند

دژخیم‌ها زجرش فراوان بهره کردند  
در قرن‌ها جلادها این کار کردند  
آری ستم‌های زئوس<sup>۳</sup> آن برترین را  
شد بانی و مردم از او بیزار کردند  
او خواست مردم بی‌خرد مانند و بی‌نور  
آنان هزاران رخنه در پندار کردند  
زین سوی اینان، شب ستیزان سحرجوی  
روح و دل ما از خرد سرشار کردند  
آن سوی، آن اهریمنان با نام یزدان  
با صاعقه آن خوب تار و مار کردند  
خونش روان شد در دل جوی زمانه  
ذرات خون، جان جهان بیدار کردند  
آنان که نوشیدند زان خوناب دانش  
روی خلائق جاودانه کار کردند

باشند قوم زوردار و جهل‌گستر  
در هر زمان و ظلم‌ها بسیار کردند  
آری نصیب مردمان عقل‌گستر  
باشد ستم‌ها، با همه این کار کردند  
باشد بلند و مفتخر دار و سر دار  
ز آنان که مردم را به حق بیدار کردند

### پی‌نوشت‌ها

- ۱- لایو کوون Laocoon در اساطیر یونان، راهبی از مردم (ترویا) که اهالی ترویا را از خطر اسب چوبی بر حذر داشت و گرفتار غضب مردم بی‌خرد شد و دو اژدهای دریایی را به جانش انداختند.
- ۲- پرومته، یکی از نیمه‌خدایان یونان باستان است که آتش را از خدایان دزدید و به آدم داد، آدم صاحب نور و خرد شد، خدایان بویژه ژوپیتر یا زئوس ناراحت شدند و او را به بند ابدی کشیدند تا دیگر کسی برای بیدارگری مردم اقدام نکند.
- ۳- زئوس یا ژوپیتر خدای خدایان یونانیان بود.